

جنگیدن برای دومین اثر

گفتگو با کران دسای

چیزهایی که مجبور بود حذف کند (برای مثال پیش‌زمینه شخصیت‌هایی که در طرح نهایی به نظر مبهم بودند) بسیار روشن و واضح هستند. احتمالاً اگر مجبور بود نسخه مولانای تری هم از این کتاب ارائه کند تا مؤثرتر باشد، سرگردان می‌شد.

دسای در نوجوانی یک سال در انگلستان و سپس، از آن زمان تاکنون در ایالات متحده زندگی کرده است، و این وصف، این سوسه به وجود می‌آید که او را در دسته نویسندگان هندی غیر مقیم هندوستان قرار بدهیم که دورن‌ما بهایی مانند اختلال و بی‌نظمی، دلمشغولی اوست (موضوعاتی که در سرتاسر میراث آندوه به چشم می‌خورد). هر چند، او طوری خودش را نشان می‌دهد که هرگز به‌طور واقعی، صرف‌نظر از هر چایی که هست، حس نمی‌کند ومله ناچوری است. در مورد موضوع مهاجران به نحو دلنشینی بی‌خیال است و درباره انواع آن شوخی می‌کند (باز هم از بیرون به این قضیه نگاه می‌کند، انگار خودش شخصاً درگیر نیست). «عده‌ای از مشکلات کناره می‌گیرند» و هر کفه دیگر ترازو کسانی قرار دارند که در بازی‌های نژادی استند و بر آن ویژگی‌های شخصیتی تأکید می‌کنند که انتظار می‌رود از آن‌ها برخوردار باشند و از این رهگذر، در زندگی موفق می‌شوند، مثل سعید سعیده دوست سرد و گرم روزگار چشیده بیجو، پسر آشپز داستان؛ یکی از شخصیت‌های بسیار زیاد داستان (میراث آندوه) که دسای دوست دارد او را به عرصه بزرگ‌تری برساند.

دسای به داستان‌های مرتبط علاقه بسیاری دارد. مثلاً درباره تعداد موش‌ها و جوندگان «هارلم» که منجر به تشکیل «کمیتة محلی موش» می‌شود. و جای تعجب نیست که قول می‌دهد در مورد کتاب بعدی‌اش (احتمالاً یک زمان که در نیویورک اتفاق می‌افتد) این قدر که در مورد این کتاب انجام داده، دست دست نکند. با خنده اعتراف می‌کند: «احتمالاً عاقلانه‌تر این است که داستان‌ها را در کتاب‌های پیش‌تری تقسیم کنم و پشت‌سرهم آن‌ها را چاپ کنم».

وقتی فردی را تنها از راه نوشته‌هایش می‌شناسیم، چه‌قدر فرصت سوءتفاهم وجود دارد. به نظر می‌رسد همه اتفاق داشتند با یک نویسنده هندی مقیم خارج از کشور که با ابهت و جدی است و به فضل‌فروشی درباره مصیبت مردمی علاقه دارد که حتی جایی ندارند تا آن را متعلق به خود بدانند مواجه شوند.

اما با مورد تعجب‌آور و خوشایندی روبرو شدیم.

تربین و دلنشین‌ترین نکته در مورد کران دسای، این است که **جالب** بسیار راحت و بی‌خیال است، حتی زمانی که در گفتگویی شرکت کرده که در زمان محدودی انجام می‌گیرد. خیلی راحت می‌توان با او گفتگوایی بی‌تکلف انجام داد، حتی درباره ناهار سنگینی که خورده (یک کار نابه‌جا برای شروع بعدازظهری که در گفتگو با خبرنگاران خواهد گذشت) و درباره این‌که فرهنگ غذایی دهلی از دوران کودکی تو تا به حال چه‌قدر دچار تغییر شده است، سپس درباره نویسندگان نوظهور و جوانی که جنجال تبلیغاتی ایجاد می‌کنند. (با قیافه خاصی و با نواهی بلند که در حال سخنرانی‌اش همه شنیدند گفت: «فکرانگیز نیست» احتمالاً فراموش کرده بود که خودش هم نویسنده است. می‌گوید به مهمانی‌های اندمی و جشن‌های مربوط به کتاب نمی‌رود و فکر این‌که نویسندگان آدرس‌های میل خود را در وبسایت‌شان می‌گذارند چشمان او را گرد می‌کند.) گذشته از این‌ها، هیچ‌کس نتوانست با هر نوع چرب‌زبانی‌ای متوجه شود که چرا بعد از کتاب *The Guava Orchard* در *Mulholland* شرکت می‌کند. برای کامل کردن زمان دوشم وقت صرف کرد. ناشرها به نویسندگان منتظر می‌دهند که این دورهای است که اصلاً نباید بعد از کتاب اول باشد. معرفی ایجاد شود، حالت به‌تازده چهره دسای، نشان می‌دهد که خودش هم کفلاً مطمئن نیست که در آن مدت چه کار می‌کرده است. با حالت بی‌توجهی می‌گوید: «به نظر، روی کتاب دوم خیلی کار کردم و پشت‌سر هم آن‌ها را اصلاح کردم».

اما این‌که درباره نوشتن واقعی‌اش بی‌تفاوت و بی‌خیال نیست، زمانی مشخص می‌شود که موضوع کتاب دوشم، میراث آندوه به‌طور کامل مورد بحث قرار می‌گیرد. با شور و شوق اتفاقات پامزه را تعریف می‌کند و از دلخوری‌اش می‌گوید که نتوانسته آن همه شخصیت و اتفاقی را که هر پیش‌نویس‌اش داشته، در طرح نهایی جا دهد. می‌گوید: «یک چیزی حدود ۱۵۰۰ صفحه یادداشت داشتم و تلاش سختی لازم بود تا تمام آن‌ها را نگه‌دارم، اما بعد از سر و ته آن بزنم و حجم کتاب را کم کنم».

زمان «میراث آندوه» در نیمه دهه ۱۹۸۰ در کالیف، نقطه مرتفعی در شمال شرقی هیمالیای اتفاق می‌افتد. با خواندن این کتاب، ابتدا شخص احساس می‌کند که این کتاب می‌توانست کوتاه‌تر هم باشد. گاهی با این همه شخصیت و روایتی که در زمان و فضاهای متفاوت به موضوعات مختلف می‌پردازد، به نظر می‌آید که سردرگم می‌رسد. اما توصیفات دسای از

کنید، چیز دیگری را از دست می‌دهید و این مرحله‌ای است که باید بدانید چه زمانی کار را متوقف کنید.

برخی از نویسندگان می‌گویند بعد از پایان کتاب‌شان، شخصیت‌های آن‌ها همچنان با آن‌ها زندگی می‌کنند... حالا که کتاب‌تان را تمام کرده‌اید تان دل برای آن‌ها تنگ می‌شود؟

بله، می‌دانید، شما سال‌ها با این شخصیت‌ها در محیط Setting آن‌ها زندگی می‌کنید. من در دهکده کوچکی که خودم خلق کردم آن قدر زندگی کردم که پس از اتمام کتاب، حس ابتدایی من تنهایی و غریبی بود؛ نمی‌دانستم چه کار کنم. اما حالا نه، در حال حاضر ایده‌های جدیدی در ذهنم دارم؛ به سراز آن‌ها رفته‌ام. بیشتر از یک سال است که اصلاً به آن نگاه نکرده‌ام.

مادر تان نامبر مستقیمی روی نوشته‌های شما داشت؟ مطمئنم که حتماً تأثیر بسیار زیادی دارد، چون در تسمام زندگی‌گرام و قستم، بزرگ می‌شدم، هنگام صحبت‌های او درباره نوشتن و ادبیات و کتاب‌ها را می‌شنیدم، وقتی این کتاب را می‌نوشتم، بودن او در کنار من فوق‌العاده عالی بود، با او درباره کل این کار صحبت می‌کردم. او ریسک بزرگی کرد و سال‌های بسیاری از زندگی‌اش را صرف انجام کاری کرد که حتی مطمئن نبود چه‌طور از آب درمی‌آید، و در تمام این دوران بسیار خوب از عهده آن برآمده بدون هیچ حمایت متنفذانه و همین‌طور حمایت عاطفی. راندا پتو، نویسنده کتاب‌ها.

ممکن است چند نویسنده یا کتاب مورد علاقه‌تان را نام ببرید؟

من انواع کتاب‌ها را مطالعه کرده‌ام، اما از آثار ایچیکو کورو Ichiguro خیلی خوشم می‌آید، همین‌طور از کتاب‌های او Kenzaburo Oe، کاترین کازبیا مارکز، و ناراین، یکی از کتاب‌های مورد علاقه من Pedro Paramo نوشته خوان رلقو؛ است که بارها و بارها آن را خواندم، شعر هم زیاد می‌خوانم.

این روزها آثار بسیاری از نویسندگان جهانی در ایالات متحده منتشر می‌شود و آثار نویسندگان امریکایی در خارج از کشور منتشر می‌شود. نظر شما درباره این پیشرفت‌ها و تغییرات در صنعت نشر چیست؟

بله، آثار نویسندگان هندی بسیاری در این کشور منتشر شده، خیلی بیشتر از قبل، که برای ما بسیار



کنم، نمی‌از صفحه‌های آن را دور بزنم. البته، در همان زمان، روش‌های متفاوت انجام این کار را می‌شناختم، تمام طرح داستانی را که باید شکل می‌گرفت.

خب، شما چه‌طور متوجه می‌شوید که کار انجام شده و داستان به پایان رسیده است؟

فکر کنم، شاید سخت‌ترین موضوع همین باشد: دانستن این‌که چه زمانی داستان شما به پایان رسیده است، چون این‌طور به نظر می‌رسد که شما همیشه می‌توانید به پرورش کردن و بهتر کردن و کمی کار بیشتر روی داستان ادامه دهید. اما بعد از مدتی آن قدر به پایان آن نزدیک می‌شدم که دیگر حتی نمی‌توانستم آن را ببینم؛ ادامه کار توسط خودم، دیگر معنایی نداشت و به همین دلیل بود که

تا ویراستاری معرفی کند تا بتواند در رساندن کتاب به مرحله بعدی به من کمک کند. اما متوجه این نکته هم شدم که بعد از رسیدن به یک حدی، شما دیگر نمی‌توانید باز هم چیزی را کامل‌تر و بهتر پرداخت کنید چون در این مرحله نکته مهمی را از دست می‌دهید، یعنی تازگی و طراوت داستان. راه اما من این نکته را متوجه شدم که حتی اگر داستان خیلی خوب کامل نشده باشد باید آن را رها کنم؛ همان اندازه کافی بود. دیگر نمی‌توانستم روی آن کار کنم. این یک موازنه است. اگر شما چیزی را کامل

شما کتاب، 'Hullabaloo in the Guava Orchard' را به شخصیت شروع کردید یا با طرح داستان، چه روشی برای نوشتن این کتاب به کار بردید؟

واقعاً فقط با یک ایده بسیار کوچک، شروع کردم. در نامبر داستانی درباره هندوستان خواندم و درباره یک مرد، یک نفر از بین تمام مردم، مطالبی شنیدم درباره مردی که در هندوستان معتکف و مراثی مشهوری بود و از درختی بالا رفته و سال‌های سال بالای آن درخت زندگی کرد تا زمانی که از دنیا رفت. فکر کنم سال گذشته از دنیا رفت، بنابراین، از آنجایی پرسیدم چه اتفاقی می‌افتد که یک نفر مثل این مرد

تسمام زندگی‌اش را روی یک درخت می‌گذراند. بنابراین، باید بگویم که واقعاً از شخصیت شروع کردم و بعد داستان پیرامون این شخصیت ساخته شد. وقتی شروع به نوشتن داستان کردم هیچ تصمیمی نداشتیم که این داستان چه‌طور باید باشد؛ درباره طرح داستان plot هم هیچ تصمیم خاصی نداشتیم. خود داستان به نوعی گسترده‌تر شد و مرا با خود برد. مرحله بسیار سختی بود و نمی‌دانستم بهترین راه را برای انجام آن در پیش گرفته‌ام یا خیر، چون این اولین کتابم بود، به همین دلیل باید در حال نوشتن، به خودم یاد می‌دادم که چه‌طور بنویسم و نمی‌دانم به طریقه صحیحی آن را انجام داده‌ام یا غیر. اما خیلی از آن لذت بردم، با این‌که خیلی سخت بود. مجبور شدم تا پایان ویرایش کتاب، فکر

جالب و هیجان انگیز است، چون این فضایی کاملاً جدید است که ما چیزی از آن هستیم البته در انگلستان انتشار اثر نویسندگان هندی بیش تر مثل یک سنت است. وقتی شما در کشوری که دنیای نشر آن به پیشرفتگی غرب نیست داستان می نویسید، جالب است، البته، فکر می کنم در حال حاضر در هندوستان هم تغییراتی به وجود آمده. به طور ناگهانی، انتشار کتاب سریع تر رشد کرده، آن جا خیلی بیش تر از آن چه تا کنون بوده کتاب منتشر می شود و خیلی بیش تر از قبل مردم کتاب می خرند. بنابراین، تحولی هم در آن جا به وجود آمده است. قبلاً وضع طوری بود که شما حتماً باید آثارتان خارج از کشور منتشر می شد تا به عنوان یک نویسنده موجودیت پیدا می کردید و به کل این سیستم راه پیدا می کردید، به این سیستم انتشاراتی غرب - فکر می کنم این برای ما مزیت بسیار بزرگی است که در هندوستان در حالی بزرگ می شویم که باید به زبان انگلیسی صحبت کنیم.

شما از نویسندگان امریکایی هم تأثیر گرفته اید؟
 به، مسلماً. ترومن کیوت، تنسی ویلیامز و فلتزی اوگلسا را خیلی دوست دارم. آثار بسیاری از نویسندگان امریکایی را خوانده ام.
 عادات خاصی دارید یا به محیط های خاصی نیاز دارید تا بتوانید بهتر بنویسید؟

خب، وقتی مشغول نوشتن هستم، نوشتنم را همه جا می برم، هر جایی که بروم، کتاب اولم را در هندوستان. در این کشور و در مکزیک و در محیط ها و فضاهای متفاوتی نوشتم. فکر می کنم باید کاملاً انعطاف پذیر باشم تا بتوانم در هر جایی که هستم کار کنم. اما، در حال حاضر با این همه هم اتاقی و در خانهای پر از آدم زندگی می کنم، آدم هایی که می آیند و می روند و گاهی نوشتن برایم غیر ممکن می شود و واقعاً عصبی می شوم و تنها چاره ای که برایم باقی می ماند این است که خودم را زندانی کنم و سعی کنم کمی از کارم را انجام بدهم. واقعاً دوست دارم در آشپزخانه بنویسم، مدتی گذشت تا متوجه شدم هر جایی که می نویسم یا نزدیک آشپزخانه است یا اصلاً در خود آشپزخانه است. منی نویسم یکریز برای خودم خوراکی های کوچولو یا چای درست کنم، انگار یک موازنه کامل است که در آن کمی می نویسم، یک شیرینی کوچولو می خورم و بعد بیش تر می نویسم، بعد کمی بستنی



می خورم مثل این که به خودم جایزه می دهم. البته جایزه های ثابت و همیشگی. و نکته دیگر این که صحه ها بهتر کار می کنم، به محض این که از خواب بیدار می شوم شروع به نوشتن می کنم و همین طور آخر شبها. به نظر من یک زمان مرده دارم، که فکر می کنم به خاطر بزرگ شدنم با عادت خواب بعد از ظهر است. مگرم از حدود ساعت دو تا پنج بعد از ظهر خوش می شوم.
 شخصیت های داستانی شما بسیار فرارگو، عجیب، متنوع و مطبوع هستند. آن ها ساخته و پرداخته ذهن شما هستند یا در داستان هایمان فرارم افرادی که می شناسید می نویسید؟

آن ها را از آدم های واقعی می بینم که می شناسم شکل گرفته و ساخته می شوند. شخصیت های اصلی واقعاً وجود دارند و آن ها را می شناسم. شخصیت های دیگر را کاملاً از تخیل خودم می سازم. البته مطمئنم که در تمام آن فلاجیبه های از شخصیت خودم هم هست. جنبه های متفاوت شخصیت خودم.
 دنبال چه نوع معانی هستید؟ دوست دارید چه تپ افرادی کتاب های تان را بخوانند؟
 راستش را بخواهید هیچ وقت به مخاطب فکر نکردم، بیشتر برای خودم می نویسم، تا حد بسیار زیادی فکر می کنم به خاطر دلایلی خودخواهانه. بعضی از کتاب «میراث انصوه» که در نیویورک اتفاق می افتد بسیار قوی است، و پر از جزئیات واقعاً غیرانگیز. قطعاً، این قطعه از نوشته شما در مورد امریکا این قدر جدی نبوده، کجا به چنین اطلاعاتی دست یافتید؟

در حقیقت، من حدود یک سال آشنایی بسیار نزدیکی با مردمی که اهل رنژبهار بود داشتم. آن بخش از کتاب، تا حد بسیار زیادی از آشنایی با او گرفته شده است، و بحث مهم و بنیادی مهاجرت، این مثل پرتاب کردن مردم به دریاست و قطع ارتباط با افرادی که امیدوارید بالاخره به آن ها کمک کنید.

در دوران کودکی در کدام قسمت هندوستان زندگی می کردید؟

بیش تر در دهلی، مدتی هم در بمبئی، دهلی خیلی آرام و ساکت بود - شهری که در آن همه خیلی زود می خوانند. حالا این شهر به طور اساسی تغییر کرده، یا این که این شهر پایتخت بود، حس می شد که متروک و دور مانده. به نظر می رسید کتابها تنها چیزهایی بودند که شما را به دنیا می رساندند. تنها کاری که می توانستید انجام دهید بازها و بارها خواندن کتاب های تکراری بود. به طور کامل، وقتی بزرگ می شدم زندگی ام همین بود کتاب خواندن.
 بیش تر کتاب های نویسندگان انگلیسی را می خواندید یا هندی؟

بیش تر کتاب های نویسندگان انگلیسی را - زمانی که بزرگ می شدم، در دهه ۱۹۸۰، دنیای نشر در هندوستان واقعاً محدود بود. این تعداد نویسندگانی که در حال حاضر در آن جا وجود دارند در آن زمان وجود نداشتند. واقعاً و واقعاً، تقریباً هیچ نویسندگانی نبود. وقتی کتابی از یک نویسنده هندی منتشر می شد، همه می رفتند و آن را می خریدند، چون تعداد آن ها خیلی کم بود. به نوعی، این وضعیت خنده دار بود، چون به این معنی بود که یک کتاب گمنام می توانست محور فرایند فکری شما باشد و وقتی برمی گشتید و به دنیا نگاه می کردید، متوجه می شدید که هر کسی این کتاب را خوانده، اما برای شما، این کتاب، یک موضوع عمده و اصلی بود.
 شما این کتاب را تقریباً در حال فرار نوشته اید. در طول بیش تر از ده سال در امریکا لاتین، ایالات متحده و هندوستان زندگی کردید. به خودتان یاد می دادید که تنها باشید، یا این وضعیت برای شما عادی است؟

این خودبه خود به صورت یک عادت در می آید. مطمئنم که این عادت را نداشتیم کتاب اولم را بدون این عادت نوشتم. از زمانی که کتاب دومم را شروع کردم و تا زمانی که بالاخره به پایان رسید، این کتاب

به طور عمیقی بخشی از وجود من شد. جدایی از آن برایم ممکن نبود - بعدها، بیشتر مثل بخشی از شخصیت من شده بود. حالا که به نیویورک برگشتم و چیزی نمی‌نویسم، همین زندگی و دنیای نویسنده‌ای این‌جا برایم جالب است - دنیایی که اصلاً معنای تنهایی و انزوا ندارد.

وقتی خبر این موفقیت را شنیدید، چه طور جشن گرفتید؟

اصلاً وقت نداشتیم جشن بگیریم! به خاطر تور کتابم به آلمان رفته بودم، برای یک شب به لندن فرار کردم و در این میهمانی شام شرکت کردم و بعد به آلمان برگشتم و دوباره کارم را شروع کردم.

با یک نگاه به عنوان کتاب‌تان، «میراث اندوه، آسان» ممکن است تصور کنید که این کتاب، بسیار غم‌انگیز و دلگیر است، که البته از بسیاری جنبه‌ها همین‌طور هم هست. اما نکات طنز فراوانی هم در آن به چشم می‌خورد، شما تا به حال فکر کرده‌اید که شاید این عنوان مناسب این کتاب نباشد؟

در تمام این مدت همین احساس را داشتم. از این‌که عنوان این کتاب را به زبان بیابوم بیزارم چون در میهمانی یا هر جایی که بر حسب اتفاق باشم، نوعی هاله غم و اندوه ایجاد می‌کند. مطمئناً آن در عوض می‌کند. عنوان کتاب را به خاطر بازتاب جنبه‌های دیگر این کتاب عوض می‌کنم.

چه اسمی انتخاب می‌کردید؟

نمی‌دانم (می‌خندد). در واقع، الان اسمی که این قضیه را حل کند ندارم. اما این اسم فرضی مطمئناً به جنبه‌های دلگیرتر آن غلبه می‌کند و غنا و طنز آن را هم اصلاً نشان نمی‌دهد.

گوران، شما قبلاً گفته‌اید که وقتی کتاب، آن نامزد دریافت جایزه بوکر شد، به کتاب‌فروشی‌های نیویورک رفتید تا ببینید کتابتان فروش می‌رود یا خیر. و وقتی دیدید که حتی کتاب‌تان را در فروشگاه‌شان ندارند خیلی تعجب کرده‌اید. حالا تمام این وضع تغییر کرده. آیا فکر کرده‌اید کتاب شما یکی از آن کتاب‌های برنده جایزه بوکر شد - یک میلیون نسخه، شاید هم بیشتر. به فروش خواهد رسید؟
«طنز تلخ»

(می‌خندد) اوه، خدای من! فکر نمی‌کنم. یک جورایی فکر می‌کنم این موضوع مهم است، برای همه خوشایند نیست. فکر می‌کنم مسخره و خنده‌دار است، اما به‌لا، مطمئناً طنز تلخی است. به همین

دلیل هیچ نظری ندارم، حق با شماست، مردم بسیار متفاوت برخورد می‌کنند.

شما گفته‌اید که انتشار و حتی نوشتن کتاب دوم بسیار سخت‌تر از کتاب اول بود.

سخت‌تر بود فکر می‌کنم بسیار بلندپروازانه‌تر بود همین‌طور صادقانه‌تر. واقعاً مطمئن نبودم که می‌خواهم به‌طور کلی یک چیز متفاوتی بنویسم - با اراده و تصمیم قاطع تا هر اندازه که بتوانم صادق باشم و این خیلی سخت بوده، واقعاً سخت بود. از خیلی نظرها وقتی اقدام به این کار می‌کنید انگار وارد جای تاریکی شده‌اید. بنابراین، مرحله‌ای کند و طولانی است و به‌لا، حتی انتشار آن هم سخت‌تر بود. فکر می‌کنم ناشرها بی‌نهایت نگران آن بودند و از آن می‌ترسیدند. به نظرم اصلاً خوشایند نیست. کتاب اولم - به دلایل بسیاری به‌خاطر آن خیالات می‌کنم. این کتاب، این جاذبه کم‌نظیر و باقصر را داشته و عرضه آن به جهان آسان‌تر بود ولی من برای بار دوم مجبور بودم که واقعاً بچنگم (می‌خندد). و بعد از هفت سال، من خیلی خسته‌ام. بازآل، فقط به‌خاطر آن چنگم، به همین دلیل، ارثه آن و رسیدن به این موقعیت به نظر عجیب و باورنکردنی می‌رسد.

هفت سال برای نوشتن یک کتاب! چرا این کتاب این همه وقت شما را گرفت؟

کم‌کم داشتم به این نتیجه می‌رسیدم که ممکن است آن را نتوانید ادامه دهم. شما در مقام یک نویسنده درها را باز می‌بینید. می‌توانید همین‌طور ادامه دهید (می‌خندد). اما بالاخره خواهرم رحمت کشید و اخبار صحبت‌هایی را که فاسیل و بقیه مردم پخش‌سیرم می‌کنند به گوشم رسانید. خواهرم فریاد زد! گفت: «کران، خواهش می‌کنم، شما می‌کنم التماس می‌کنم، به کاری برای خود پیدا کن، از من باز هم هست نگاه‌داشتن و خوشحالم که این کار را کردم.»

کتاب شما به ایده هویت هندی پرداخته است. خود شما در نیویورک زندگی می‌کنید. اما هنوز گذرنامه هندی‌تان را نگه داشته‌اید. تا به حال فکر کرده‌اید که از این‌جا بروید؟

راهنش را بخواهید، این تصمیم را گرفته. چند سال ویزای دانشجویی داشتم و بعد از مدت زیادی گرین‌کارت گرفتم و بعد متوجه شدم که می‌توانم شهروند آمریکا بشوم و بعد تصمیم گرفتم این کار را

بکنم. بعد جرج بوش، انتخاب شد و من نمی‌توانستم خودم را راضی کنم که گرین‌کارت بگیرم. اما بعد، او یازدهم به ریاست جمهوری انتخاب شد و واقعاً اصلاً نمی‌توانستم این کار را بکنم، هرچند که این بار هم رهاکاری بود چون من این‌جا زندگی می‌کنم و این‌جا مالیات پرداخت می‌کنم. به هر حال، خنده‌دار است اما واقعاً از همان زمان و بعد از نوشتن این کتاب واقعاً متوجه شدم که کنار گذاشتن گذرنامه هندی‌ام خیلی سخت است، چون فکر می‌کنم این چند سال اخیر حسی در من ایجاد کرده که خودم را در این‌جا بیگانه‌تر از قبل می‌بینم. یک خارجی.

مادر شما، آنتیا دسای، نویسنده بسیار مشهوری است. در مراسم اهدای جایزه بوکر، وقتی باید سخنرانی می‌کردید گفتید که این جایزه به همین اندازه که به شما تعلق دارد متعلق به مادرتان نیز هست و هیچ‌وقت از اعتراف به این حقیقت که او تأثیر بسزایی بر نوشتن شما داشته احساس خجالت نکرده‌اید.

مسلماً او بود که به من یاد داد چه‌طور کتاب بتوانم و خاطرات واضحی از دوران کودکی دارم که من را روی پایش می‌نشاند، روی آن ساری‌های لطیف، ساری قدیمی، ساری‌های بسیار لطیف که بارها آن‌ها را شسته بود، و یک کتاب جلوی من می‌گرفت و من به صدای خواندن او گوش می‌دادم. این خاطرات کاملاً برایم زنده است، و به همین دلیل، آن لحظه‌ها احتمالاً باعث اولین درک من از ادبیات شدند.

حالا که جایزه بوکر را دریافت کرده‌اید، فکر می‌کنید در چند ماه آینده قصد دارید چه کارهایی انجام دهید؟ به نظر شما این جایزه تسلی و جبران خوبی برای آن همه کار سخت شما هست؟

فکر نمی‌کنم بتوانم از این جایزه به عنوان جبران و دستمزد صحبت کنم. فکر نمی‌کنم اصلاً برای یک کتاب بتوانم انتظار دستمزد داشته باشم، اما خیلی احساس رفا، نعمت و لذت می‌کنم. فقط به خاطر این‌که می‌دانم می‌توانم به نوشتن ادامه دهم و مجبور نیستم انتظار دستمزد داشته باشم. من توصیه کرد دنبال کار بگردم (می‌خندد). اما فکر می‌کنم چند ماه آینده فقط باید در سواری می‌پایان کتاب و جشنواره‌های ادبی شرکت کنم و اسپانولوم بتوانم بزودی شروع به نوشتن کنم.

□

نظر منتقدان



— مجله اپرا (O. The Oprah Magazine)

— میراث آندوه که انتشار آن با تحسین و تمجید فراوان روبه‌رو شد. کران دسای را به عنوان یکی از رمان‌نویسان برتر و باصبرتر به ما معرفی می‌کند. او رنج تبعید و تضادهای بعد از استعمار را به کمک فرشته‌ای از شخصیت‌های رنگارنگ، شورانگیز و درخور توجه، توصیف می‌کند. «میراث آندوه» داستانی درباره ادراک و احساس، شغف و تحلیل است و از عشق، حسرت، پوچی، شکست و اندوهی که فلزروی حقیقی کران دسای است.

— پابلو شرزویچکی:

— دومین رمان دسای مبهوت‌کننده است. این داستان متناوباً خنده‌دار و فکوره است. دسای با مهارت بسیار بین جهان اول و جهان سوم در رفت و برگشت است.

— بوک لیست — هونا سین:

— دسای در دومین کتابش، حتی نیزه‌هوش‌تر و مسجورکننده‌تر است. او به‌طور بدیع، شگفتی‌ها و مصیبت‌های زندگی همپالیایی، و در مفهومی وسیع‌تر، آسیب‌پذیری صلح و ابهام و پیچیدگی عدالت را با احساس تمام بیان می‌کند. هر چند، با آمیزه قدرتمندش از مهربانی و درایت.

— واشنگتن پست:

— درک عمیق دسای از تضاد و دوگانگی، به این کتاب غنای خاصی بخشیده و اگرچه انجام روایت او اصلاً کامل نیست، استحکام ایمان مکتبی و مسلکی او

کامل و تمام عیار است.

— لایبرری ژورنال:

— دسای از عهده برقراری ارتباط بین خوانندگان و شخصیت‌های داستانش بر نمی‌آید. اهمیت چندانی برای آن‌ها قائل نیست. خطوط داستان به‌طور یکساخت با هم پیوسته نمی‌روند و جمله‌جایی روایت‌های شخصی‌اش بسیار ناگهانی است.

— پاستن گوپ:

— اگر همین جلا از بعضی این کتاب صرف‌نظر کنیم، خیلی راحت می‌توان این کتاب را خوانند. این رمان مرگ است. حقیقتاً و بی‌شک.

— نیویورک تایمز — پانگاز هیشدا:

— این کتاب زیبا و منظره‌ریش از یک شعر معنوی است که هم عیب و سختی و هم مهربامیز است. «سوکیتو متا» نویسنده روزنامه نگار و فیلسوف تئیس آمریکایی هندی الاصل.

— این کتاب یک گفتگویی است. «میراث آندوه» حوزه‌ای بسیار وسیع دارد، از قلعه‌های همپالیانا تا محله‌های مهاجرنشین نیویورک، و داستان‌هایی مهیج از مردمانی سیلی خورده و زجرکشیده از جریان‌های تاریخی، شخصی و سیاسی.

— فرنیسگو گلدمن — رسان‌نویس و روزنامه‌نگار آمریکایی:

— میراث آندوه بهترین رمانی است که تا به حال درباره زندگی مهاجری معاصر و مقایسه مستمر دنیای عقب، نگه‌داشته شده. با دایره‌پیشرفته

خوانده‌ام. این کتاب بهترین، دوست‌داشتنی‌ترین و دلچسب‌ترین رمانی است که طی سال‌های منمادی خوانده‌ام.

— داوران جایزه بوکر من:

— رمانی عالی از گستره انسانی و خرد، عطوفتی خنده‌دار و موشکافی بیش از حد سیاسی.

— سن فرنسیسکو کرونیکل — سندپ روی (Sandip Roy):

— این کتاب روپسارویی تسمن‌ها، و حسنی امپراتوری‌هاست. این ایده که یک امپراتوری کهن، امپراتوری بریتانیا، با امپراتوری نوظهور آمریکایی در تضاد و درگیر است. داستان آن مثل گلوله کمانه‌کرده‌ای بین دو جهان در حرکت است. دو جهانی که چشمان تیز و حتی زمان نیزتر دسای آن‌ها را با هم نگه‌داشته است. این کتاب مثل غذای مفصلی است که با موضوعاتی سنگین‌تر درباره زمین و وابستگی، خانه و تبعیده فقر و امتیاز طبقاتی و عشق و شور و اشتیاق آن رنگین‌تر و مغذی شده.

— ایندپنندنت (لندن) — یوید تانکین:

— دیدگاهی زیبا و دلنشین از جهانی شدن. «میراث آندوه» کتابی است درباره سنت و تجدد، گذشته و آینده — و درباره شوه‌های شگفتانگیز از ارتباط بین همه آن‌ها که در عین حال، هم مسخره و هم غم‌انگیزند. هر خواننده‌ای با هر ایده و نگرشی از آن لذت خواهد برد.

— گاردین — ناتاشا والتر:

— تحسین برانگیز. — رمان بزرگی که از هندوستان تا نیویورک را در برمی‌گیرد. رمانی بلندپروازانه که به عمق زندگی‌های طبقه متوسط و بسیار فقیر می‌رسد. رمانی که با شادی و شور نوشته شده و زبان مساحورهای را با سبک‌های امبی‌تر اتمام می‌نماید. نثر دسای به نحو حیرت‌انگیزی انعطاف‌پذیر شده. و همیشه سرشار از انرژی است.

— مجله اپرا:

— کران دسای با دومین رمانش، کتابی پیچ در پیچ و لذت‌بخش نوشته است. مثل یک چشم‌انداز باستانی که در باران می‌رخشد. دسای مهارت عجیبی در جایگزینی طنز و فاجعه قریبالوقوع دارد، که خواننده، نویسنده‌ان بزرگ را در ذهن تداعی می‌کند، و نثر او به طرز وصف‌ناپذیری زیباتر، موازنه کاملی از سبک غنایی و گفتار معمولی.

شیکاگو تریبون:

دسای پسی نهایت عاشق شور و جشنانداز، و شخصیت‌هایی است که در آن ساکن هستند تابستان با مناظر، صداها و عطرهای آن زنده می‌شود و فصل بارانی با شدتی بیش از آن‌چه در هر زمان دیگری می‌توان دید، بر زمین باران می‌باراند. دسای عاشق زمان‌هایی است که به نظر می‌رسد کم‌تر نویسنده امریکایی‌ای به سن او قادر به رقابت با او در کنار برده‌اش باشد. از جمله تحسین‌برانگیزترین رمان‌هایی که در سال گذشته به زبان انگلیسی منتشر شده است.

اکنون نویسنده:

شخصیت‌های هندی دسای فوق‌العاده استثنایی هستند - خنده دارند اما اصلاً عجیب نیستند، بر از نقطه ضعف‌ها اما نقطه ضعف‌هایشان اصلاً با افتخار نویسنده‌گی کاهش پیدا نمی‌کند. «میراث آندوه تلخ و شیرین، با مزه و کم و بیش از غم‌انگیز بودن شرم‌نده است و به طرز شگفت‌انگیزی خردمندانه.

- کیرکس ریویوز (Kirkus Reviews)

دسای تکنیک متغیری برای روشنگری زندگی‌های متلاشی شده به کار می‌گیرد. این کتاب آمیزه‌ای

غنی از اپرونی‌های فراوان و تناقضات بی‌شمار است.

- پپل (People)

اعتمادبه‌نفس و انرژی دسای، طرح این داستان را در مسیری صحیح پیش می‌برد و داستان بلندپروازانه او را به پایانی می‌رساند که به نحو شایسته‌ای عمیق و نیرومند است.

- وگ (Vegus)

نگاهی فکروانه به فیدوبندهای متضاد عشق و تکلیف.

- واشنگتن تایمز:

وسیع و زنده، سرشار از طعم و صدا و لهجه، و به همان اندازه طنز و خشم. این کتاب جذاب و مسحورکننده است.

ایله (Elle) - چش فلدمن:

سیمپاد ماسان اسل و ایداً رمانیک نیست، به‌ندرت یک نویسنده چنین تصویر اجمالی جوراسم‌ای از زندگی‌های معمولی ارائه کرده که در تضاد بین تجدد و آداب و رسوم و سنت فرهنگی گرفتار شده‌اند.

- سیاتل تایمز (Seattle Times)

«میراث آندوه تالووی از صداقت و انسانیت است.

این رمان، عالی به پایان رسیده است.

- چسور پست (Denver Post) - ویدیس:

توانایی دسای در استعدادش برای ثبت طنزآمیز و جذاب پیچیدگی‌های ظریف شخصیت‌ها و اوضاع و شرایط آن‌ها بی‌نظیر است. این کتاب زمانی است که هم نوع‌دوستی و هم ادراک را به ارمان می‌آورد.

نیوآرک استار - لجر (Newark Star Ledger) - لستر پیمنتل (Lester Pimentel):

... عالی است. تعمق دسای در مورد استعمارگری و هویت، خواننده را به یاد وی. اس. نایپال می‌انازد. آن‌چه دسای در مورد خود ابراز می‌کند بلندفطری است، و هم‌مدلی و دل‌سوزی عمیق برای شخصیت‌هایش. این کتاب تذکره‌دهنده‌ای از چه‌گونگی تسخیر حال توسط گذشته است.

ایندیا ابرمد (India Abroad) - آرتور، حصر:

پسی:

سرگرم‌کننده و کم‌دی، غنی و پربار. خواننده در یکی از آن چشم‌اندازهای ادبی خاص گراهام گرین به‌دام می‌افتند. این کتاب خیره‌کننده و از نظر

احساسی تکان‌دهنده است.

□



طرح: احمد رضا دالوند